

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

در این روایت به این عبارت رسیدیم که حضرت می‌فرماید «وَحَقُّ فَرْجِكَ عَلَيْكَ أَنْ تُحَصِّنَهُ مِنَ الزِّنَا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ»، این قسمت در نقل دیگری که باز همین روایت حقوق هست اینطور آمده، چون این روایت نقل‌های مختلف و متعددی دارد. در نقل دیگر فرموده «وَأَمَّا حَقُّ فَرْجِكَ فَحِفْظُهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»، حق فرج این است که از آنچه که برای انسان حلال نیست او را حفظ کند «وَالِاسْتِعَانَةُ عَلَيْهِ بِغَضِّ الْبَصَرِ» تنها راه حفظ فرج این است که از غضب بصر انسان استفاده کند، «فَإِنَّهُ مِنْ أَعْوَنِ الْأَعْوَانِ»، خیلی تعبیر لطیفی دارد در این نقل، می‌فرماید بهترین معین و اعوان اعوان، و اعوان انصار برای این مطلب غضب البصر است، یعنی انسانی که غضب البصر داشت از این محرم محفوظ می‌ماند و این محرم سراغ او نمی‌آید، می‌فرماید و الاستعانة عليه برای حفظ فرج یک غضب البصر، فإنه من أعوان الاعوان، دو: «وَكَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ» انسان به یاد بیاورد که یک روزی خواهد مُرد و باید جواب این عمل حرام را بدهد «وَالْتَهْدُّ لِنَفْسِكَ بِاللَّهِ وَ التَّخْوِيفُ لَهَا بِهِ»، انسان نفس خودش را دائماً به وسیله‌ی خدای تبارک و تعالی تهدید کنید و تخویف کند، یعنی انسان نفس خودش را دائماً تخویف کند از ناحیه‌ی خدای تبارک و تعالی.

«وَالْتَهْدُّ لِنَفْسِكَ بِاللَّهِ وَ التَّخْوِيفُ لَهَا بِهِ»، انسان تخویف کند نفس را، نفس را بترساند به نفس خودش بگوید حرمت چه کسی را می‌شکنی، حریم چه موجودی را پرده‌داری می‌کنی؟ و غرق‌گاه خالق هستی را می‌شکنی! اینطور نیست که حق یک موجود معمولی را ضایع می‌کنی، انسان وقتی که ظلم بر خدای تبارک و تعالی می‌کند اگر واقعاً این جهت در ذهنش بیاید که ظلم کردن به یتیم، به یک انسان، به یک موجود کجا و ظلم به خدای تبارک و تعالی کجا؟

این خیلی مهم است و لذا می‌فرماید تهدد و تخویف بالله و همچنین «وَاللَّهُ الْعِصْمَةُ وَ التَّأْيِيدُ»، عصمت و تأیید به وسیله‌ی خدای تبارک و تعالی پیدا کند، انسان دائماً متوصل به خدا شود برای اینکه خدا او را حفظ کند، برای اینکه خدا او را محفوظ نگه دارد، این به عنوان حقّ الفرج در اینجا ذکر می‌شود که در این نسخه و سائل این است «وَحَقُّ فَرْجِكَ عَلَيْكَ أَنْ تُحَصِّنَهُ مِنَ الزِّنَا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ»^[1].

ان شاء الله خداوند همه‌ی ما را موفق به رعایت این حقوق الهی بفرماید.

خلاصه مباحث گذشته

در بحث استصحاب صحت رسیدیم به این فرمایش مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف)، مقداری از کلام مرحوم

اصفهانى را ذکر کردیم. ایشان مثل مرحوم محقق عراقى می‌فرماید ما مستصحب را یا اجزاء سابقه على ما كان لها من الاستعداد المترتب عليها قرار می‌دهیم که همان قابلیت حقوق از آن تعبیر می‌کنیم. استعداد یعنی قابلیت اینکه بقیه‌ی اجزاء حقوق به او پیدا کنند، یا اثر ناقص حاصل از این اجزاء، یعنی می‌گوئیم این اجزاء تا حالا از آن اثر کلی یک مرتبه‌ای از اثر که از آن تعبیر به اثر ناقص می‌کنیم واجد این اثر ناقص است، بعد اینجا فرمود حالا که این مشکوک المانعیه محقق می‌شود ما شک می‌کنیم آن قابلیت حقوق و استعداد یا این اثر ناقص از بین می‌رود یا نه؟ ارکان استصحاب تمام است، یقین سابق و شک لاحق.

ما الآن می‌گوئیم این اجزاء قابلیت حقوق دارد الآن که این مانع می‌آید در این مشکوک المانعیه ما شک می‌کنیم که قابلیت حقوق پیدا می‌کند یا نه؟ می‌گوئیم استصحاب می‌کنیم. اگر بحث قابلیت حقوق را کنار بگذاریم و بگوئیم خود این اجزاء بخشی از آن اثر کلی در این اجزاء است یعنی آن اثر کلی با هر جزئی مرتبه‌ای از آن اثر آمد، حالا این مشکوک المانعیه آیا این مرتبه‌ی اثر را برمی‌دارد یا خیر؟

دیروز عرض کردیم در کلمات بعد مرحوم اصفهانى هم شبیه این مطلب هست، ما یک وقت مسئله دفع را مطرح می‌کنیم می‌گوئیم قابلیت حقوق از اول مشروط به عدم وجود مانع است، یک. هكذا الکلام در اثر؛ اثر ناقص مشروط به عدم حقوق مانع است، اینجا شک در مانعیت که می‌کنیم اصلاً نمی‌دانیم این اثر موجود هست یا نیست؟

آنچه به راحتی می‌شود در آن تفکیک کرد اثر است، می‌گوئیم این مانع که می‌آید دافعٌ للأثر السابق یا رافعٌ، اما در قابلیت حقوق از اول ممکن است بگویند این اصلاً بیشتر ظهور در حالت دفعی دارد یعنی لو لا المانع قابلیت وجود دارد، لو لا المانع استعداد وجود دارد.

مرحوم شیخ که عکسش را می‌گوید، یا مرحوم نائینی هم دارد، می‌گوید این صحت تأهلیه حتی با فرض وجود مانع قطعی هم باز وجود دارد ولی حق با اینهاست، یعنی این کسانی که می‌گویند عنوان دفعی را دارد، مسئله تأهلیه، مسئله شأنیه و قابلیت حقوق در جایی است که مانع نباشد، اگر مانع بعداً آمد کشف از این می‌کنیم که قابلیت نداشته ولی در اثر، هر دو فرضش قابل تصویر است علی السویه، می‌گوئیم اثر آمد و این رافع است. یا اثر مشروط به نیامدن این است که می‌شود عنوان دافعی.

ادامه کلام مرحوم اصفهانى

رسیدیم به این قسمت بحث؛ کلام مرحوم اصفهانى را دنبال کنیم بلکه ان شاء الله این قسمت کلام اصفهانى که مستصحب عبارت از آن استعداد یا اثر ناقص است را بتوانیم تمام کنیم یک مقدار هم فرمایش اصفهانى دقیق است.

مرحوم اصفهانى بعد از اینکه فرمود آنچه مجعول شرعى است عبارت از امر و عدم الامر است، می‌گوئیم شارع چه کرد؟ امر کرد، شارع چی نیاورد؟ امر نیاورد، امر و عدم الامر منصوب به شارع است، اما فرمود بقاء الامر و سقوطه دیگر ربطی به شارع ندارد، اگر شارع یک امری کرد چه کسی می‌گوید این امر باقی است؟ عقل است. چه کسی می‌گوید این امر ساقط است؟ عقل. ملاک در سقوط و بقاء چیست؟ اتیان و عدم اتیان خارجی، اگر در خارج ما آوردیم عقل می‌گوید این امر ساقط شد، اگر در خارج نیاوردیم عقل می‌گوید این امر باقی است.

همین جا مرحوم محقق اصفهانى این مطلب را مطرح می‌کند که شارع تنها حضوری که دارد - به تعبیر من - این است که یک امری را برایش متعلقش را معین می‌کند، اما این متعلق موجود در عالم خارج بشود یا نشود، این ارتباط به شارع ندارد، اینجا که می‌رسند یک قاعده‌ای ارائه می‌دهند و یک اصلی را پایه‌گذاری می‌کنند می‌فرمایند و علیه، یعنی روی این مبنا که بقاء و عدم بقاء مربوط به شارع نیست، بقاء و سقوط مربوط به اتیان و عدم اتیان خارجی است، اتیان و عدم اتیان خارجی ارتباط به شارع ندارد

می‌فرماید الآن ما باید بگوئیم مقتضی الاصل بقاء الامر مع اقتضاءاته، امر با اقتضاءاتی که دارد باقی است حالا این را می‌خواهیم یک مقدار توضیح بدهیم در عبارت مرحوم اصفهانی.

فرض اول (عدم المانع جزء باشد)

ایشان می‌فرماید ما این عدم المانع را یا می‌آئیم در ردیف سایر اجزاء قرار می‌دهیم می‌گوئیم همانطوری که سایر الاجزاء عنوان جزئیت را دارد عدم المانع هم جزء است. اگر آمدیم در ردیف سایر اجزاء قرار دادیم بیانی که مرحوم اصفهانی دارند این است که هر جزئی متعلق یک امر غیری است، وقتی شما ذات این جزء را آوردید آن امر غیری ساقط می‌شود، البته یک قیدی می‌زنند می‌فرمایند بنا بر اینکه ما قائل به وجوب مقدمه‌ی موصله نباشیم، اگر گفتیم مقدمه‌ی موصله مقدمه‌ای که ما را به ذی المقدمه برساند، آن عنوان وجوب را دارد می‌گوئیم این جزئی که ما را به جزء بعدی نرساند وجوب نداشته، اما روی این قول که بگوئیم مقدمه‌ی موصله واجب نیست، می‌گوئیم تا ذات یک جزئی را آورد آن امر غیری متعلق به آن جزء ساقط می‌شود، این یک بیان.

بیان دوم این است که از راه امر غیری وارد نشویم، بگوئیم این مرکب یک امر نفسی دارد، این امر نفسی یسقط شیئاً فشیئاً بآیاتان الاجزاء این امر متعلق به نماز، شما هر جزء جزء را که می‌خواهید انجام می‌دهید آن امر ساقط می‌شود. به آیتان الاجزاء آن امر ساقط می‌شود، هر جزء جزء که می‌آوردید به همان مرتبه از آن امر ساقط می‌شود، بعد نتیجه چه می‌شود؟ به این معناست که شما یک امر نفسی دارید، این امر نفسی هر مقدار از این مرکب را که امتثال کردید مقداری از آن امر نفسی امتثال شده.

عنوان جزئیت دارد، بعد نتیجه این است که شما الآن مانع مشکوک را که آوردید نمی‌دانید امر متعلق به این جزء قبلی که این عدم المانع می‌شود جزء بعد از آن، امر غیری متعلق به این جزء قبلی ساقط شد یا خیر؟ این یک. نمی‌دانید امر نفسی که این جزء قبلی مقداری از او با آن آیتان می‌شد اقتضاءش را هنوز دارد یا ندارد؟ شک می‌کنید در سقوط اقتضاء، شک می‌کنید در سقوط آن امر غیری، اصل به شما چه می‌گوید؟ اصل می‌گوید هنوز باقی است، اصل می‌گوید شما اگر گفتید عدم المانع جزء در ردیف سایر اجزاء، یعنی هر معامله‌ای که بین جزء دوم و اول شد بین عدم مانع و این جزء قبلی خواهد شد.

می‌گوئیم یک جزء رکوع است و یک جزء قرائت است، می‌گوئیم هر دو، دو تا جزء هستند، حالا بعد از رکوع یک چیزی هست به نام مانع، می‌گوئیم عدم این مانع هم کسائر الاجزاء است، یعنی هر معامله‌ای که بین جزء دوم و اول کردید بین این عدم المانع و جزء قبلی می‌کنید، برویم سراغ سایر اجزاء، شما وقتی یک جزء را مشغولی، جزء قبل را اگر شک کردید امر غیری ساقط شده یا نه؟ اصل بقاء آن امر غیری است، اگر جزء قبل را شک کردید امر نفسی به لحاظ همان جزء ساقط شده یا نه؟

اصل بقاءش هست، شک در سقوط مستلزم این است که شما ببینید اینجا باقی است یعنی در حقیقت مرحوم اصفهانی می‌فرماید درست است که ما آمدیم مسئله استصحاب را مطرح کردیم و گفتیم استصحاب صحت می‌کنیم و مشکله‌اش اصل مثبت است ولی بالاتر از اصل مثبت یک اصل دیگری در اینجا داریم، استصحاب اقتضا می‌کند بقاء امر را، استصحاب اقتضا می‌کند بقاء امر غیری را، یا بقاء امر نفسی را. این در صورتی که ما عدم المانع را بگوئیم جزء کسائر الاجزاء، همان معامله‌ای که در سایر اجزاء می‌کنیم همان معامله هم بین این عدم المانع و جزء قبلی‌اش باید انجام بدهیم.

فرض دوم (عدم المانع شرط باشد)

اما إن قلنا به اینکه عدم المانع شرطاً لبقية الاجزاء اگر گفتیم عدم مانع خودش جزء نیست، عدم مانع شرط برای بقية الاجزاء است ایشان می‌فرماید اینجا که مسئله خیلی واضح است، مسئله این است که شما با آمدن این مانع مشکوک نمی‌دانید آیا این شرط

محقق شده یا محقق نشده؟ چیزی وجود ندارد که بخواهید اولاً استصحاب کنید، باز همان امر غیری و همان امر نفسی که مرحوم اصفهانی از این امر غیری و امر نفسی تعبیر می‌کند به الامر باقتضاءاته، امر با تمام اقتضاءاتش.

می‌گوئیم این امری که به رکوع تعلق پیدا کرده چه اقتضائی دارد؟ می‌گوئیم این کان غیراً این اثر را دارد، این کان نفسیاً این اثر را دارد، می‌فرماید مقتضای استصحاب بقاء الامر باقتضاءاته است، شما کجا رفتید می‌خواهید استصحاب صحت کنید؟ در حقیقت ایشان می‌خواهند با این بیان ریشه‌ی استصحاب صحت را بزنند، به عبارت دیگر این تعبیراتی است که من عرض می‌کنم، تا قبل از این بحث مرحوم اصفهانی و مرحوم عراقی استصحاب صحت را درست کردند، یعنی ارکان استصحاب یقین سابق و شک لاحق، بعد مواجه شدند با اصل مثبت.

اصل مثبت را مرحوم عراقی جواب داد، مرحوم اصفهانی فرمود این اصل مثبت قابل جواب نیست، این را هم که مطرح کردند در ادامه مرحوم اصفهانی می‌فرمایند اصلاً اینجا جای استصحاب صحت نیست، اگر شما می‌خواهید حالت سابقه را اینجا مستصحب قرار بدهید، حالت سابقه بقاء الامر باقتضاءاته است یا به نحو غیری، یا به نحو نفسی، با آمدن این مشکوک المانعیه.

خلاصه کلام مرحوم اصفهانی

باز تکرار می‌کنم خوب ذهن‌تان را متمرکز کنید، اگر گفتیم عدم المانع جزء کسائر الاجزاء مسئله را می‌پریم روی امر غیری و نفسی، می‌گوئیم این جزء قبلی با اتیان ذات جزء امر غیری ساقط می‌شود، این جزء قبلی با اتیان ذات جزء امری نفسی در آن حد اوذا و مرتبه‌ی او از بین می‌رود ولی حالا که این مشکوک المانعیه آمده نمی‌دانیم آن اثر را از بین برد یا نه؟ اصل بقاء الامر باقتضاءاته است، این یک.

دو: اگر گفتیم عدم المانع شرط مسئله خیلی روشن است می‌گوئیم اصلاً با این مانع مشکوک نمی‌دانیم از اول آن امر غیری و امر نفسی آمد یا نه؟ اصل بقاءش است، این خلاصه‌ی فرمایش مرحوم اصفهانی، عبارت را اگر آقایان دیده باشند عبارت روان نیست در اینجا و خیلی نیاز به دقت و تأمل دارد، توضیحش همین بود که من عرض کردم.

مشهور می‌گویند در مرکبات هر جزئی دارای یک امر غیری است که مقدمه‌ای برای آن امر نفسی است. در مقابل مشهور عده‌ای می‌گویند نه، ما امر دیگری، بگوئیم خود رکوع یک امر دارد، نداریم، سجده یک امر غیری دارد نداریم، اجزاء تحت امر نفسی‌اند و این امر نفسی هر مقداری از آن مرکب را که آوردیم این امر نفسی از آن امتثال می‌شود در حقیقت روی مبنای اول شما هر مقداری از مرکب را آوردید امر غیری را امتثال کردید. شما اگر نماز را بخوانید و عمداً جزء آخرش را ترک کنید هیچ ثوابی برایش مترتب نیست. در راه دوم چون هر مقداری از اجزاء را آوردید به همان مرتبه از امر نفسی را امتثال کردید به همان مقدار ثواب دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين